

«پیشوای اُمت»

و وزیر مختار «بی تدلیس» انگلیس:

مراسله حاج سید محمد باقر شفتی حجة الاسلام
و سیرجان مکنیل در قضیه لشکر کشی محمد شاه به هرات

اگر پیل زوری و گز شیر چنگ
بنزدیک من صلح بهتر که جنگ
سعدی، بوستان

در اواسط ماه اوت ۱۸۳۸ (اواخر جمادی الاولی ۱۲۵۴) جان مکنیل (John McNeill) وزیر مختار انگلیس در ایران در راه بازگشت از اردوی محمد شاه در کنار حصار هرات (که بعد از خروج معترضانه او و قطع روابط با ایران صورت می گرفت) در حوالی زنجان نامه‌ای خطاب به حاج سید محمد باقر شفتی مجتهد عظیم الشأن اصفهان نوشت و در آن تلویحاً نقطه نظرهای دولت خود و علل قطع روابط با ایران و عواقب آن را متذکر شد. جواب شفتی به این نامه بتاريخ ۲۰ جمادی الثانی ۱۲۵۴ (۱۰ سپتامبر ۱۸۳۸) که شاید در تبریز به مکنیل رسید حاوی پاسخهای دقیق و منظم مجتهد اصفهان به نکات مذکور در نامه وزیر مختار بود.^۱

این مراسم از چند نظر حائز اهمیت بود. نخست، دلائلی که وزیر مختار را بر آن داشته بود تا شفتی را بعنوان «پیشوای امت» در جریان وقایع سیاسی قرار دهد؛ دوم، عکس العمل شفتی به اظهارات و تهدیدات ایلچی؛ و سوم، شرایط تاریخی ای که در آن، این نامه نگاری انجام شده بود. بعلاوه، این از معدود مدارکی است که از رفتار سیاسی

علمای عظام در مقابله با مسائل سیاست خارجی ایران در اوائل قرن نوزدهم میلادی و قدرتهای جهانجوی این دوره در دست است. نظراتی که شفتی در جوابیه خود ابراز داشت نماینده بارزی از همفکری و همراهی او با «امنای دولت ایران» در مواجهه با تهدید و فشار امپراطوری همسایه بود. علاوه بر این بخوبی علل آشتی جویی و خط مشی واقع بینانه ایران را در برابر پرخاشجویی انگلستان در بحران هرات (۱۸۳۷-۱۸۴۲) می‌نمایاند. اینهمه، در تصحیح تصور رایج درباره علمای اعلام و بدست دادن تصویری واقعی از محظورات دولت، همراهی ارباب شریعت با ایشان در سیاست خارجی، و رفتار و وظایفی که برای خود قائل بودند سودمند است.

مکنیل وقتی نامه خود را به شفتی نگاشت که قریب یک ماه از قطع روابط و خروج او از اردوی ایران در ۷ ژوئن ۱۸۳۸ می‌گذشت ولی ایلچی در طی طریق عجله نداشت و امیدوار بود که قبل از خروج از سرحد آذربایجان (که بالاخره در اوائل ۱۸۳۹ واقع شد) بتواند شرایط دولت انگلیس را یا با مذاکره و وساطت و یا با ارباب و تهدید نظامی به ایران بقبولاند. نامه‌نگاری او با شفتی نیز جزئی از همین خط مشی کلی بود.

مکنیل دیپلماتی حرفه‌ای و با سابقه نبود بلکه از جمله پزشکان جزء حکومت مستعمره هندوستان بود که بیشتر بخاطر خالی بودن عرصه دیپلماتیک در ایران به چایی رسید. در ۱۸۲۱ هنگامی که این اسکاتلندی جوان وزیرک بعنوان دستیار جراح به هیأت نمایندگی کوچک انگلیس در ایران به ریاست هنری ویلاک (Henry Willock) پیوست بزودی توانست خود را داخل در حل و فصل امور دیپلماتیک کرده و متدرجاً ترقی کند. علی‌رغم تحمل ناکامی‌هایی که بخاطر مخالفت با انتصاب او به مقامات دیپلماتیک از جانب حکومت هند ابراز می‌شد، بالاخره در ۱۸۳۴ مقارن آغاز دوره دوم وزارت امور خارجه لرد پالمستون، وی به سمت وزیر مختار مأمور تهران شد. در مدت کم و بیش دو دهه اقامت در ایران به زبان فارسی، که نظیر بسیاری از مأمورین مستعمره در هندوستان آموخته بود، تسلط یافت. زیر دست ویلاک وی همچنین شاهد نخستین کشمکشهای دیپلماتیک ایران و انگلیس بود و شاید خط مشی سیاسی آتیه او نیز بر معیار رفتار متکبران و فتنه جوینان ویلاک بنیاد گذارده شد، رفتاری که صاحبمنصبان مستعمراتی انگلیس از هند با خود بارمغان آورده بودند.^۲

علی‌رغم طرز عمل زیانبار مکنیل که حتی مقایر عرف دیپلماتیک همان عهد بود (چنان که بیاید) جای تعجب است که یکی از ناظران برجسته تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس وی را «شاید قابلترین و با نفوذترین سفیران انگلیس در ایران در سراسر قرن

نوزدهم» دانسته است.^۳ گویا وی از انتقادات ناظران ایرانی و انگلیسی که حتی در هنگام بحران هرات طرز عمل ایلچی را بشدت مورد انتقاد قرار دادند بی اطلاع بوده است. در فهرست طولانی نام فرستادگان انگلیس به ایران که با رفتار آمرانه و اعمال پرخاشجویانه خود بر شدت و سختی سیاست جهانگیری و زراندوزی امپراطوری انگلستان افزودند، نام مکنیل مقام شامخی را، شاید فقط بعد از چارلز موری (Charles Murray) جنگ افروز لشکرکشی ۱۸۵۶ انگلیس به ایران، احراز می کند. لذا چنان که وی را سرآمد همه سفرای انگلیس بدانیم باید از ماهیت و طرز رفتار دیگر سفرای بسیار ناامید باشیم. شرح کشفی از اعتراضات دولت ایران به طرز عمل مکنیل که محمد تقی سپهر در ناسخ التواریخ قاجاریه^۴ غالباً بنقل از عبدالفتاح گرمرویدی آورده (که بنوبه خود شرح ایرادات حسین خان آجودانباشی سفیر ایران در اروپاست)،^۵ نمونه هایی از عدم محبوبیت او در منابع ایرانی است. حتی اگر مکنیل در عالم نظر در رساله ای که در ۱۸۳۶ بعنوان پیشرفت وضعیت فعلی روسیه در شرق نگاشت «مدافع سرسخت اهمیت حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران برای بریتانیا در مقابل توسعه طلبی روسیه» بود،^۶ دو سال بعد در عمل عکس این مطلب را باثبات رسانید و کوششهای او یکسره در جهت تضعیف ایران بکار افتاد. نامه وی به شفتی نیز نهایتاً به همین تضعیف دولت مرکزی متوجه بود.

مکنیل به شفتی:

در آغاز سخن، وزیر مختار انگلیس با تواضع خویشان را «مخلص» و شفتی را «پیشوای امت خیرالانام علیه و آله التحیه والسلام» مخاطب ساخت. اگرچه تسلط مکنیل بر زبان به درجه ای نبود که خود این مکتوب را به فارسی نوشته باشد، و لحن ترجمه نامه نیز مؤید این امر است، ولی بی شک عارف به معانی تعریضی ای که از این دو لفظ مستفاد می شد، بود. علی رغم عنوان جاری «دوستدار» که وزیر مختار در مکاتبات رسمی با صدراعظم ایران حاجی میرزا آقاسی و حتی در عریضه به شاه قاجار به شخص خودش اطلاق می کرد، این جا عنوانی را گزیده بود که در عرف فارسی مرادف خاکساری و عبودیت است. در عهد جهانگشایی و استیلای انگلستان و وسواس شدید مأمورین دیپلماتیک در اطلاق دقیق عناوین و القاب و منازعات متعدد بر سر این موضوع با دولت ایران، اختیار چنین عنوانی تصادفی نمی توانست باشد. بر همین منوال اطلاق «پیشوای امت» به شفتی نیز صرفاً یک مجامله متعارف نبود. مکنیل بخوبی می دانست که اشارتهای او در چنین خطابی چه در نزد شفتی و چه در نزد شاه و اولیای دولت ایران و

چه در میان عامه اهل ایران چیست.

در ایام نگارش این نامه، بی شک شفتی با نفوذترین و مشهورترین علمای ایران بود و ریاست او بر دیگر مجتهدان مملکت بندرت محل تردید قرار می‌گرفت. البته این ریاست، هیچ گاه بمعنی «مرجعیت تقلید عام» چنان که بعدها مصطلح شد، نبود، بلکه در وهله اول نتیجه نفوذ کلام او در میان طبقه علما و در وهله بعد ناشی از قدرت اجتماعی او مخصوصاً در پایگاهش اصفهان و ثروت بیکران او، و نهایتاً اقبال عامه به او در مواجهه با مقامات دولتی بود.^۷ با درگذشت سید محمد طباطبائی (مجاهد) در راه عتبات و ملا احمد نراقی در کاشان در ۱۸۲۸، که این هر دو آخرین بازماندگان مهم نسل اول از شاگردان ملا محمد باقر بهبهانی (مجدد اصولیه در دوره اخیر) بودند رقیب سرسختی برای شفتی باقی نمانده بود. در دهه ۱۸۳۰ تنها در عتبات مدرسانی چون شیخ موسی نجفی و برادرانش زعامت علمی بر دیگران داشتند و در اصفهان نیز همدرس قدیم شفتی، ملا ابراهیم کرباسی (کلباسی) در میان علما از نظر علمی وزنی داشت، لکن هیچ یک از اینان در نفوذ اجتماعی و اقتصادی به پای شفتی نمی‌رسیدند. باضافه منازعات و رقابتهای او با رجال قاجاریه بر سر قدرت چه در اصفهان و چه در تمامی خطه ایران از اواخر عهد فتحعلیشاه و کوششهای وی برای افزایش دامنه اقتدار قضایی در برابر دولت و ارباب دیوان و افزایش بسیار وسیع مکنات خود، وی را شاید بیش از هر مجتهدی (قبل از ایام شیخ مرتضی انصاری) شهره ساخته بود.^۸

با این اوصاف علی‌رغم این که وی نخستین مجتهدی بود که در عالم شیعه بعنوان «حجة الاسلام» خطاب می‌شد و حتی منابع همعصرش در تجلیل او مبالغه می‌کردند، وی هیچ گاه از جانب یک دیپلمات فرنگی بمنظور طرح دعوا با شاه، آن‌هم در لحظه‌ای حساس و بحرانی بعد از قطع روابط با دولت ایران، چنین مورد خطاب پیشوایی امت قرار نگرفته بود. وزیر مختار با علم به سابقه مواجهه بین دولت و علما، که بخاطر اشاعه نفوذ اجتماعی و اقتدار قضایی و اقتصادی مجتهدان بود، و با اطلاع از رقابت پنهان ایشان با دولت، در پس پرده تعارفات آرامه و حفظ ظاهر می‌کوشید تا با مهارت از این رقابت برای پیشبرد شرایط تحمیلی اش و تضعیف دولت ایران و ارباب شاه بهره ببرد.

در شرح علل اختلاف با شاه و قطع روابط با دولت ایران به شفتی نوشت که وی «بجهت انجام بعضی مطالب که در حقیقت خلاف مسطورات معاهده میمونه فیما بین دولتین بهیتین است و رفع پاره‌ای مفاسد که از آن جمله خفت و بیحرمتی که از جانب امنای دولت علیه ایران نسبت به دولت بهیه رخ نموده بود روانه اردوی کیوان شکوه

شهریاری شد.» ولی علی رغم خدمات وی و دولتش چه در عهد «خاقان مغفور» و «نائب الخلافة میرور» (عباس میرزا) و چه در ایام محمد شاه، و علی رغم این که انتظار داشت دولت ایران و شخص محمد شاه «در صدد رفع کلفت و نقار فیما بین» برآیند، در عمل ملاحظه کرد که «بعد از اظهار و اصرار جوابی که موافق صواب باشد و آیت رفع کدورت از او ظاهر شود از امنای دولت علیه مسموع نیفتاد و هویدا نگشت، بلکه سوء سلوک و تغییر رفتار از امنای دولت علیه مشاهده رفت.» مکنیل آن گاه بدون آن که هیچ اشاره‌ای به ماهیت «خفت و بیحرمتی» مورد نظر کند و یا از کیفیت «اظهار و اصرار» چیزی بمیان آورد، به مجتهد عالیمقدار متذکر شد که چون دولت ایران «در مقام رضاجویی» بر نمی‌آید و تکالیفی را هم که محض استقامت دولتی «بین دولتین و آسایش خلق این مملکت در آن متصور است» قبول نمی‌کند و «قطع نظر از حمایت و دوستی دولت بهیه کرده» لذا وی بودن خود را بیحاصل شمرده و از اردوی شاهی بیرون آمده است. وزیر مختار در این جا حتی به قطع روابط و پایین کشیدن پرچم و اقدامات قبلی که منجر به معارضه وی با محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی شده بود اشاره‌ای نکرد ولی در ازاء لازم دانست بگوید که در بازگشت مطلع شده است که جهازات جنگی دولت او وارد بحر فارس شده‌اند «و هرگاه امنای دولت علیه ایران مطالب عدالتانه دولت [انگلیس] را بطریق دوستی بعمل نیاورند بطریق دیگر مطالعه عمل آوردن مطالب» می‌شود. این تهدید صریح از جانب دولت انگلستان «مخلص صداقت شعار» یعنی مکنیل را بر آن داشته بود که مجدداً شاه را از جریان امر مطلع سازد و «آنچه لازمه خیرخواهی» دولت ایران است اظهار دارد: «اکنون رفع فساد و برپا نمودن نزاع در عهده و اختیار خود امنای دولت علیه ایران است.»

این انعام حجت بعد از شرح ماوقع بدین جهت فراهم آمده بود تا وزیر مختار تأکید کند که علی رغم خصومت بادولت ایران، دولت بهیه انگلیس «به هیچ وجه متعرض و مزاحم اهل بلاد ایران نخواهد شد و در مقام عناد و دشمنی با جمیع اهل بلاد ایران برنخواهد آمد» بجهت آن که «کارگزاران و گماشتگان دولت بهیه در هر خصوص و هر مورد کمال رضامندی و خوشنودی از رفتار و مهربانی وضع و شریف اهل این بلاد حاصل کرده‌اند... و سعی و اهتمام کرده و می‌کنند که بقدر حبه و دیناری ضرر و خسارت به اهل بلاد محرومه ایران نرسانند» وزیر مختار امیدوار بود که شاه «استقامت دولت انگلستان» را مشاهده کرده و «فایده دوستی» با آن را دریابد و «رفع این کدورت» را «در کمال سهولت» بنماید. حال نیز مترصد بود که تا رسیدن به سرحد، پاسخ مثبت از

اردوی شاهی برسد تا «این دوستی دیرین بدل به مغایرت و دورنگی نشود.» در خاتمه نامه نیز قوام «دین مبین و قواعد شرع متین» را به «انوار و تقوی و آثار حکم و فتوای آن شریعت پناه» مرتفع و معلی خواسته بود.^۹

انگیزه اصلی مکتبیل از ارسال این نامه، در وهله اول ارباب شاه و دولت با حربه دخیل شمردن علما در امور خارجه بود و در این مهم نیز شاید به مقصود واصل شد. سوای شورانیدن مدعیان تاج و تخت از طایفه قاجار شاید هیچ تدبیری محمد شاه را بیش از مواضعه بین قویدست‌ترین مدعی خارجی. او با نفوذترین مرجع مستقل در داخل مملکت پریشان نمی‌ساخت. در وهله بعد مقصود وزیر مختار از این مراسم و جلب دوستی و اطمینان مجتهد عالیقدر و ابراز دلگرمی از بابت امنیت اهل ایران آن بود که مانع از عکس العمل احتمالی علماء و تلقی این بحران بعنوان خطری برای امنیت امت اسلام شود. چنین تعبیری احتمالاً ممکن بود منجر به صدور حکم جهاد از جانب شفتی گردد و دولت انگلیس را با دردسر پیش‌بینی نشده‌ای مواجه سازد. قشون کشی دریایی انگلیس به خلیج فارس صرفاً عملیات محدودی برای گوشمالی دولت ایران بود و لذا کوشش وزیر مختار در القاء جدایی بین دولت ایران و اهل ایران و محدود کردن نزاع به یکی و سرآشتی داشتن با دیگری حيله‌ای بسیار زیرکانه و هماهنگ با سیاست کلی امپراطوری انگلیس در این عهد در ممالکی نظیر ایران بود. مکتبیل که در ایام دوره دوم جنگهای ایران و روس (۱۸۲۶-۱۸۲۸) در ایران حضور داشت و فتوای جهاد علماء را، اگرچه منجر به شکستی مفتضحانه شد، دیده بود لابد می‌دانست که در آن ایام علی‌رغم تأیید ضمنی جهاد، شفتی همراه سایر مجتهدان مجاهد در اردوی شاهی حاضر نشده بود.^{۱۰}

بخاطر همین مزاج محافظه‌کار و عقلایی و مبری از عکس‌العملهای مبارزه‌جویانه، مکتبیل نامه‌نگاری با شفتی را مصلحت می‌دانست و در تشخیص عکس‌العمل شفتی نیز چندان بیراه نرفته بود. در ۱۸۳۶ در گیرودار سرکوبی ترکمانان، دولت ایران موفق شده بود حاجی ابراهیم کرباسی را به صدور فتوای جهادی بر علیه تراکمه اهل سنت تشویق کند ولی با این که این در مقابل فتاوی علمای سنی در اباحت فروش اسرای شیعه ایرانی بود، فتوای کرباسی شاید بخاطر عدم پشتیبانی شفتی، بی‌اثر ماند.^{۱۱} در سال ۱۸۳۷ نیز همزمان با تیرگی روابط ایران و انگلیس محمد شاه در کوشش خود برای جلب پشتیبانی علماء از ایشان خواست که «اعلام نمایند که همه مسلمانان وظیفه دارند در مقابل انگلیسهای کافر مقاومت کنند.» علمای ایران این موضوع را به شفتی احاله نمودند ولی ظاهراً قبل از این که وی در این مورد عکس‌العملی بروز دهد، مکتبیل پیشدستی کرده و

نامه خود را فرستاده بود.^{۱۲}

البته محتمل است که مکنیل شفتی را از سر قضیه بست نشستن عبدالله خان امین الدوله، آخرین صدراعظم فتحعلیشاه، در خانه مجتهد مذکور می شناخت. در ۱۲۵۰/۱۸۳۴ علی رغم مذاکرات مفصل با میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در طی آن صدراعظم جدید به شفتی نوشته بود: «از آن جناب خواهش داریم او [عبدالله خان] را در جوار خود راه ندهند»، مجتهد اصفهان به امین الدوله پناه داده بود. فقط پس از قتل قائم مقام در مقابل تهدیدات مجدد از تهران در ۱۲۵۱/۱۸۳۵ و تنها با وساطت مکنیل، شفتی از شاه برای صدراعظم معزول تأمین جانی گرفته و او را عازم عتبات ساخته بود.^{۱۳} لذا بعید نیست که نامه نگاری در این قضیه نیز با توجه به سابقه آشنایی قبلی بوده باشد. سومین محرک مکنیل همین اطمینان به تدبیر و مسالمت جویی شفتی بود. وی می خواست راه دیگری برای مذاکره و وساطت با دولت ایران از طریق شفتی باز بگذارد. اگر چه هیچ گاه علناً در نامه به بیان خواسته خود پرداخت، در این مقصود نیز تا آن جا موفق شد که توانست اعلام آمادگی شفتی را برای وساطت کسب کند، چنان که بیاید.

شفتی به مکنیل:

پاسخ ۲۴۰۰ کلمه ای سید محمد باقر شفتی بیش از هر چیز حاکی از هشجاری سیاسی و تدبیر او بود. از طرفی در طرح جزئیات و پاسخگویی به اعتراضات وزیر مختار با دلیری به بیان مافی الضمیر پرداخته بود و مدعیات وی را دقیقاً جواب گفته بود و حتی از انتقاد و سرزنش ملایم وی نیز دریغ نکرده بود و از طرفی باب مذاکره و وساطت و آشتی را نیز بسته بود، یعنی طریقی که نه تنها آن را صلاح کار ایران می دانست بلکه تقویت پایه های قدرت خود را نیز در آن می دید. سیاق کلام او بنا بر روش فقهای اصولی منطقی و مرتب و موشکافانه بود و بخوبی اشارات و کنایات مکتوم در نامه مکنیل را دریافته بود. باضافه شاید در پاسخ خود می کوشید به ایلچی انگلیس نشان دهد که بهتر از او از عهده بسط و تفصیل قضایا به زبان دیپلماتیک بر می آید و به همین منظور نیز در ابتدا بعد از ذکر تاریخ وصول نامه و پاسخ و محل نگارش، چکیده سخن مکنیل را به سبک شروح فقهی بقول خودش به هفت مطلب «مُنحل» کرده بود و آن گاه در صدد جواب به یکایک این مطالب برآمده بود. اگر چه بعید نیست که هشت روز بعد از وصول نامه وزیر مختار وقتی که به ادای پاسخ پرداخته بود در انشای جواب از منشیان و مشاورانش کمک گرفته باشد ولی روح کلام از او بود. بعلاوه وی در «علوم ادبیه» نیز برخلاف بسیاری

فقاها دست داشت و آنچه از نوشته‌های فارسی او در دست است منافی سبک نسبتاً پخته و منشیانه در نامه نیست. در عین حال که در بذل تعارفات به راه گزافه‌گویی نیفتاده بود ولی همواره احترام ایلچی را نگاهداشته باوی از سر مسالمت و مدارا سخن گفته بود.

مع‌ذلک مجتهد اصفهان در مطلع نامه خود نخواست به ایلچی را از طعن ملیحی بی نصیب بگذارد. در برابر خطاب «پیشوای امت» که مکنیل بکار برده بود، متواضعانه خود را «خیرخواه کافه‌بندگان» و «خادم شریعت» شمرده و خطایش را «مکشوف ضمیر فطانت تخمیر جلالت نصاب شوکت اکتساب وزیر مختار بی تدلیس و مقرب دربار دولت انگلیس» قرار داده بود.^{۱۴} تفاوت عمده این خطاب با آنچه در مکاتبات رسمی با وزیر مختار می‌آمد در استفاده زیرکانه از لفظ «بی تدلیس» بود. نویسنده با حفظ سجع شاید نوعی قدح شبیه به مدح آورده بود. حتی از همان اوان نیز در کلام عامیانه و گاهی حتی در آثار نیمه ادبی عهد قاجار اصطلاحات «انگلیس پر تدلیس» یا «انگلیس پرتلیس» در برابر «روس منحوس» به طبع سجع پسند ایرانیان خوش آمده و این مقارنه موزون را چون سلاحی مخفی در مقابله با حقارتها و صدماتی که دولت و مملکتشان در برابر دولتین همسایه متحمل می‌شد، بکار برده بودند. شفتی در خطاب به وزیر مختار، با زیرکی «پر تدلیس» را برای خواننده بصیر «بی تدلیس» کرده بود ولی نمی‌دانیم آیا احاطه مکنیل به زبان فارسی چنان بود که این کنایه را بفهمد.

روی سخن شفتی اما با «ضمیر فطانت تخمیر» وزیر مختار بود. از همان ابتدا اعتماد خود را به «فهم و فراست امنای دولت ذی شوکت انگلیس» ابراز داشته و از ایشان توقع داشت که «نظر منصفانه و تأمل عاقلانه» در استدلال او کنند و «در رد و قبول آنان جز عقل سلیم و فهم مستقیم را مدخل ندهند.» زبان و روش استدلال او در مقابله با حریف اروپایی زبان عقل و استدلال بود و نه طریق اعتقاد و نقل، و این از زبان فقیهی عالیقدر در آن عهد بسیار طرفه بنظر می‌آمد. اما استعداد برای چنین استدلالی در مجتهدی که پرورده مکتب اصولیه بود اگرچه بعید ولی بالقوه مفقود نبود. عنایت اصولیه به منطق استدلالی، علی‌رغم استفاده نسبتاً محدودی که از این علم برای تدوین اصول فقه می‌کردند، ایشان را بیش از فقهای اخباری برای قبول بینش استقرایی مستعد می‌ساخت. مع‌ذلک این استعداد صرفاً در کوشش برای اشاعه یک نظام فقهی سنتی بر جامعه شیعه بکار گرفته شد و وجوه دیگر این روش استدلالی کماکان در بوتّه اجمال باقی ماند. آنچه که در نامه شفتی استثنائی بود همین وجه استدلال و اصالت بخشیدن به «عقل سلیم و فهم مستقیم» بود. در استدلال نه از آیات و احادیث مدد جسته بود و نه فریاد و اشریعتا

سرداده و به تکفیر و تفسیق حریف برخاسته بود و نه مکالمه و مکاتبه با کفار را با شرع مبین مغایر شمرده بود. پاسخ او بنحو اعجاب آوری از آثار متعارف بیگانه رانی (xenophobia) و از خود رضایی و نجس شماری در نزد بعضی فقهای شیعه برکنار بود. بویی از خشک اندیشیهای شریعتمدارانه نداشت و در بند ملاحظات تنگ نظرانه در مواجهه با اهل قرننگ نبود و حتی در طریق همراهی و مماشات مذهبی وسیع المشرب بود.

این طرز تلقی نه تنها با آثار و عقاید دیگر علمای شیعه و دقایقی که در مبحث جهاد در کتب فقهی ایشان مسطور است مغایر بود بلکه حتی با اظهارات و فتاوی خود شفتی نیز تفاوت عمده داشت. اگرچه در مجموعه فتاوی او که بنام رساله سؤال و جواب در ۱۳۴۷/۱۸۳۲ بچاپ رسید، تنها مختصری در مبحث جهاد مذکور افتاده بود ولی همانجا نیز در پاسخ این که آیا «مُسلم می تواند به هر تدبیر و حيله که باشد از دزدی و فریب و خدعه مال کافر پرست غیر مطیع الاسلام را اخذ نماید یا آن که نمی تواند و دزدیدن اولاد و زنان ایشان جایز است یا نه و به این نهج ملک مُسلم می شود یا نه؟» جواب گفته بود: «اما در خصوص مال، حال جواب از آن مقدورم نیست و لکن دزدیدن و اسیر کردن زنان و اطفال آنها جایز است... و همچنین زنان نصاری و یهود که غیر مطیع الاسلام باشند ظاهر این است که مُسلم به اسر مالک می شود.»^{۱۵} اگرچه شفتی در مسأله اخذ مال سکوت کرده بود ولی مسأله جواز اسارت زنان و فرزندان جای تردیدی در اتفاق او با دیگر فقهای همعصر او در کلیات مبحث جهاد باقی نمی گذاشت. در خصوص مال کافر تأمل شفتی بی جهت نبود. نه تنها تأیید چنین عملی معیشت بسیاری از مقلدین او را از تجار و کسبه اصفهان و دیگر نقاط ایران در معاملات تجاری با اروپاییان بخطر می انداخت بلکه مجتهد اصفهان خود نیز در کسب و بازرگانی ذی مدخل بود و تأیید چنین حکمی بی شک موجب عدم اعتماد شدید تجار اروپایی و نمایندگان ایشان می شد.^{۱۶}

آیا مسالمت جوئی شفتی در نامه به مکنیل نیز «تدبیر و حيله ای» بیش نبود؟ جای تردید نیست که موقعیت حساس - یعنی بحران هرات و متعاقباً اشغال خارک توسط قوای مستعمره هند - در روش آشتی جویانه وی بی تأثیر نبود. او از موقع خطیر خود از جانبی در برابر وزیر مختار و از جانبی در برابر شاه و دولت مستحضر بود و بعلاوه حفظ منافع مقلدین از طرفی و سعی در اعتلای مقام و اشاعه نفوذ شخصی نیز در اخذ چنین روشی ملحوظ افتاده بود. بدین ترتیب شتم سیاسی حجة الاسلام هوشیار تعبیر فقهی و بینش کلی او را در مواجهه با جهانجویی و سلطه طلبی اروپایی بجانب مدارا و سازش سوق می داد. البته شرع شیعه نیز راه را برای چنین انعطاف پذیری ای بجهت صیانت نفس و حفظ بیضه

اسلام در هنگام تفوق و غلبه کفار بازگذاشته بود. نخستین مطلب در پاسخ شفتی توجیه قشون کشی ایران به هرات بود. برخلاف لحن سربسته و پنهانکارانه مکنیل، شفتی با متانت و واقع بینی به تبیین دلائل دولت ایران پرداخت. نظیر هر فقیه صاحب فنی اول با یک استنتاج استقرایی «حسن عدل و انصاف و قبح ظلم و اعتساف» را که مورد تصدیق هر ذی شعوری بود، وجه مشترک با وزیر مختار قرار داد و سپس قشون کشی به هرات و تسخیر آن سامان را برای دفاع بلای ترکمن «عین عدل بلکه کمال عدل» دانست. دلیل اصلی شفتی، موافق با اظهارات دولت ایران، بر جنبه دفاعی و برقراری امنیت استوار بود:

بر قاطبه سگان دولت و مملکت ایران و بر بسیاری از اهالی سایر ممالک مشخص و معلوم گردیده که قرضی است اهالی ترکستان بر بندگان خالق جهان از اهل خراسان اشد ظلم و عدوان می نمودند. بلکه اختصاص به اهل خراسان ندارد هر بنده خدایی که در خراسان و استرآباد به چنگ ایشان می افتاد از رجال و نساء و صبایا و اطفال برخی را می کشتند و بقیه السیف را در کمال شدت و اذیت با مال و اموال اسیر کرده و دستگیر نموده با جمیع اموال برده و بسیار اتفاق افتاده که غفله برقری و نواحی شبیخون آورده بالمره را اسیر و دستگیر نموده با جمیع اموال برده که حال بسیاری از ولایات به این واسطه خراب و ویران مانده. بعلاوه در این اوقات ظلم و تعدی را در هرات بر بندگان خالق جهان از حد گذرانیده اند. حتی آن که بندگان خدا را در دیگ جوشانیده و بعضی را شقه کردند و به انواع سیاستهای دیگر هلاک کردند و اموال آنها را متصرف شده [و] اهل و عیالشان را فروختند.

دامنه وسیع «چپوی» ترکمنهای مرز نشین و رواج بازار اسیرگیری و برده فروشی ایشان از هرات تا بخارا ممتد بود. دزدیدن و خرید و فروش شیعیان سراسر خطه شمال خراسان از سرحد مرو و خیوه و سرخس تا استرآباد و مشهد و هرات حتی داخله خراسان رعیت و دولت را مستأصل می ساخت. چادرنشینان تیزتک ترکمن دهها هزار روستایی و شهرنشین، زائر و مسافر و تاجر و کاروانی و سرباز را اسیر ساخته و روانه بازارهای برده در بخارا و خیوه و هرات کرده بودند. باضافه دزدیدن و فروش اسرای شیعه با فتوای علمای سنی سمرقند و بخارا مباح بحساب می آمد و نوعی غزا تلقی می شد. شیوع اسیرگیری آن چنان بود که به گفته میرزا ابوالقاسم قائم مقام فقط در یک مورد عباس میرزا «تخمیناً هفت هزار اسیر بی صاحب» ایرانی را در ۱۸۳۲/۱۲۴۸ در سرخس از اسارت ترکمان رهانیده بود. ۱۷ در نامه دیگری قائم مقام نوشت که «همین پارسال از همین خراسان البته

دوازده هزار اسیر به بخارا و خوارزم رفته که اغلب را ترکمان خوارزمی بتاخت برده اند باقی را امرا و خوانین خود به اسب و شتر بل با جُل و جوال سودا کرده اند اگر باور ندارید دِه به دِه ولایت به ولایت سیاهه خواهم فرستاد که چه اشخاص رفته اند و بالفعل در کجا هستند.»^{۱۸} مری شیل (Mary Sheil) هم تأیید می‌کرد که «هزاران ایرانی، یا خود و یا اعقابشان، بناکامی در اسارت بی سرانجام [ترکمانان] هستند. تنها یورش دیگری نظیر نادر شاه ممکن است اندکی امید به آزادی ایشان را افزایش دهد ولی امکانی برای چنین چیزی نیست.»^{۱۹} حتی مکنیل خود نیز به این امر اذعان داشت که «صرف نظر از ادعای دولت ایران راجع به تملک هرات، اگر موضوع اختلافات را بین دو دولت مستقل فرض نمایم این جانب معتقد است که حق با دولت ایران است. و هرات در این مورد تقصیر دارد... پس از مرگ شاه سابق حاکم هرات با ترکمنها و ایل هزاره همدست شده و به خاک ایران تجاوز نموده و رعایای آن مملکت را به غلامی برده بودند و افاغنه هرات این مشی تجاوزکارانه را لاینقطع ادامه می‌دهند و ایران تا حال برای جلوگیری از این دست اندازیه‌ها به عملیات خصمانه مبادرت نورزیده است مگر آن که تصمیم اخیر تصرف هرات چنین تلقی شود. بنا به مراتب فوق شاه در حمله به قلمرو کامران میرزا [یعنی هرات] و بی‌اعتنایی به یادآوریهای ما دایره عدم مبادرت به چنین اقدامی محق و ناگزیر می‌باشد.»^{۲۰}

اگر چه ملاحظات توسعه طلبانه بریتانیا در افغانستان باعث شد که یک سال بعد وزیر مختار در این قول تجدید نظر کند لکن این مانع از آن نشد که شفتی بر اساس شواهدی که آورده بود استدلال کند که «با این احوال و اوضاع عقل قاضی و حاکم است که افعال صادره از آنها [ترکمانان و افاغنه] محض ظلم بلکه اشد ظلم است و در صدد تنبیه و مؤاخذه و قلع و قمع و دفع آنها برآمدن عین عدل بلکه کمال عدل است.» در تأیید این حجت آن گاه شفتی با زیرکی به مقایسه به مثل پرداخت: «هرگاه در سرحدات ممالک دولت بهیه [انگلستان] امثال این مفاسد روی دهد به هیچ قسم از خود راضی به تکاهل [و] تسامح نمی‌گردند و کمال اهتمام در رفع امثال این مفاسد می‌فرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دولت بهیه اطلاع نداشته باشیم چه بنای اساس قواعد ایشان بر عدم ایدای بندگان خالق زمین و آسمان است.» این اشاره به آگاهی از قواعد دولت انگلستان و تعبیر ساده ولی روشن بینانه‌ای که از «عدم ایدای بندگان» بعنوان «اساس قواعد» انگلستان کرده، شایان تأمل است. اگر چه این هر دو معنی در فلسفه سیاسی اصالت وظیفه در دنیای ایران اسلامی بی سابقه نبود اما مرادف شمردن آنان با یک دولت نامسلمان از زبان مجتهدی چون شفتی تازگی داشت.

اطلاعات شفقی در این زمینه بایستی متکی بر گزارشهای سیاحان ایرانی از فرنگ باشد که در عهد شفقی انتشار داشت. مجتهد کتاب‌باز که کتابخانه نفیس و معظمی فراهم آورده بود و ادعا می‌کرد «که همه کتب در نزد من است»،^{۲۱} بدون شک می‌بایست سفرنامه مشهور همشهریش میرزا ابوطالب خان اصفهانی بعنوان مسیر طالبی فی البلاد افرنجی که ابتدا در ۱۸۱۲ در کلکته بچاپ رسید را در تصاحب داشته باشد. ابوطالب نه تنها از «قوانین آزادی انگلش» و «سویت [برابری] انگلش در اعالی و ادانی» و «اوضاع ریاست» ایشان سخن گفته بود بلکه نوشته بود که پادشاه انگلستان «قوت عزل قضات را از خود سلب نمود و بیم و امید ایشان را از ارکان سلطنت دور کرد تا در اجرای احکام حق، از کسی پروا نکنند.»^{۲۲} این نکته می‌بایست به مذاق حاکم شرع یا نفوذ اصفهان که اقتدار دیوان و سلطنت را در امر قضا انکار می‌کرد و اقامه حدود شرعی را در زمان غیبت امام از جانب مجتهدان واجب دانسته و حکم خود را در اجرای حدود بعینه همان حکم حضرت صاحب الزمان می‌دانست، خوش آید. بعلاوه ممکن است شفقی گزارش مشهور عبداللطیف شوشتری را از «احوال انگلستان» در تحفة العالم او که نگارش ۱۲۱۶/۱۸۰۱ بود خوانده باشد. این گزارش اگرچه بر اساس مشاهدات شخصی نویسنده نبود ولی شرح نسبتاً مفصل و دقیقی از «سبب آمدن و تسلط یافتن انگلیس به هندوستان»، در «یکسان بودن مردم انگلند»، «طریقه سلطنت انگلیس» و «طریقه مشورت در امور عظیمه» بدست می‌داد. در شرح قواعد انگلستان نوشته بود که از جمله قوانین مردم انگلیس آن است که «کسی را بر کسی تسلطی نیست» و در مبحث «خانه عدالت» شرحی در وظایف قاضی و استقلال دستگاه قضایی از حکومت آورده بود.^{۲۳} باجمالی شفقی نسخه‌ای از مرآت الاحوال جهان نما بقلم احمد بن محمد علی بن محمد باقر بهبهانی (یعنی نوه فقیه شهیر و مجدّد اصولیه که استاد شفقی بود) را نیز در اختیار داشت. نویسنده که مقیم هند بود در شرح مفصلش بر احوال خاندان خود از جمله بحثی نیز در احوال انگلیس و بقیه اروپا ظاهراً بتقل از تحفة العالم آورده بود و این چون بقلم یکی از علمای اصولی بود بدون شک مورد توجه شفقی توانست قرار گیرد.^{۲۴}

شفقی با هوشیاری و مطابق با اظهارات اولیای دولت کوشید مسأله رفع ظلم و استقرار امنیت را مأخذ قرار دهد و تأکید کند که از فتح هرات «نه مال منظور است و نه مُلک و نه جاه و جلال.» البته او بدون شک به مدعیات ارضی ایران بر هرات واقف بود و می‌دانست که مقصود محمد شاه سوای رفع بلائی ترکمن و ناامنی سرحد شمال شرقی خراسان، تحقق بخشیدن به آمال چند ساله سلسله قاجار بود. این اداء دینی برپدرش عباس

میرزا بود که قبل از مرگش در ۱۸۳۴ کوشید تا هرات را تسخیر کند و پسر ارشدش محمد میرزا را بدین مهم مأمور ساخته بود. لذا تسخیر هرات نه تنها دنباله عملیات قبلی شاه بود بلکه وی را در خصائل جنگاوری و جهانگیری، بنا به سنت ترکی - مغولی قاجاریه، همردیف پدر و قبل از او بانی سلسله قاجاریه قرار می داد. شاید نیز رؤیای کشورگشایی او نه فقط از قاجاریه متأثر بود بلکه از جنگاورانی چون نادر و حتی از پادشاهان افسانه‌ای و باستانی ایران نیز بهره برده بود. پس تأکید شفقی بر مسأله امنیت و ناچیز شمردن مدعیات ارضی بی دلیل نبود. وی می دانست که تکیه بر حاکمیت ایران بر هرات وی را گرفتار مسأله اصرار انگلیس بر استقلال افغانستان برای تأمین امنیت سرحدات شمال غربی هندوستان می کند. به همین لحاظ نیز وی در سراسر پاسخ خود هرات را جزئی از ترکستان و تلویحاً منتزع از افغانستان بحساب می آورد، نکته‌ای که رضاقلی خان هدایت نیز بر آن تأکید داشت. مورخ رسمی دولت «هرات و بلخ و مرو و سرخس را ضمیمه بلاد جدید و قدیمه ایران» می دانست که «در حکم پادشاهان این دولت بوده و مدخلیتی به افغانستان ندارد.»^{۲۵}

نظیر هر فقیه مجرب، شفقی تکیه بر مسأله رفع ظلم را که مرادف با منافع امت بود، امری در حیطة اختیار خود دانسته و بر مسأله ادعای حاکمیت که در حیطة مسؤولیت دولت و شاه بود، مرجع می شمرد: «ما را منظوری نیست مگر رفع مظالم و مفاسد اهالی ترکستان.» این وجه نظر داهیانه و واقع بینانه اتخاذ شده بود زیرا شفقی بر این اساس می توانست «عدل و انصاف» را دائرمدار شمرده و از وزیر مختار بخواهد که «دولت بهیبه باید این عمل را مدح و وصف کند نه اینکه کازه [منتزج] باشد و چون موافق و مطابق عهد عبودیت خالق زمین و آسمان که فوق همه عهود و موثیق است، عین معاهده مابین دولتین شمارند نه خلاف معاهده چه معاهده مابین، به ترک مقتضیات عدالت و ترک اطاعت حضرت رب العزت نخواهد بود پس خلاف معاهده و مخالفتی بظهور نرسیده.» از پاسخ شفقی چنین بر می آید که وی ادعای مکنیل را دائر بر این که عمل ایران «خلاف مسطورات معاهده میمونه فی مابین دولتین» است تنها بخاطر «مقتضیات عدالت» و «عهد عبودیت» بی مورد می داند و این شاید ناشی از عدم اطلاع او بر مفاد این معاهدات است. در واقع هیچ یک از قراردادهای مابین دو دولت موافق حقی که وزیر مختار برای کشورش قائل می شد نبود. ماده هفتم قرارداد ۱۸۰۹/۱۲۳۴ بین هارفورد جونز (Harford Jones) با دولت ایران صریحاً متذکر شده بود «اگر جنگ و نزاعی فیما بین دولت ایران و افغان اتفاق افتاد اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ

طرف اعانت و امداد نخواهد کرد مگر این که به خواهش طرفین واسطه صلح گردند.» همین ماده در فصل پنجم قرارداد گور اوزلی (Gore Ouseley) با دولت ایران مورخه ۱۸۱۲/۱۲۲۷ و فصل هفتم قرارداد نهایی هنری الیس (Henry Ellis) با دولت ایران در ۱۲۲۹/۱۸۱۴ عیناً تأیید شده بود.

مکنیل ادعا می کرد که دولت انگلستان بخاطر همین ماده ذیحق به میانجیگری در مسأله هرات است زیرا از جانب امرای هرات برای انجام این مهم دعوت شده است. ولی این ادعا بدون شبهه فقط به ملاحظات منافع سیاسی انگلستان بود والا نه دعوت امرای هرات از نظر ایران خواهش دولت افغان بحساب می آمد و نه حتی اگر چنین بود موافقت طرفین در این وساطت جلب شده بود. علی رغم کوششهای پی در پی مکنیل از هنگام انتصاب به وزارت مختار در ۱۸۳۶ وی موفق نشده بود دولت ایران را به تغییر ماده هفتم قرارداد ۱۸۱۴ وادارد تا بدین ترتیب مجوز قانونی برای مداخله در منازعه ایران و افغانستان داشته باشد.^{۲۷} این مجوز فقط وقتی بدست آمد که در ۱۸۵۳ در زیر فشار بسیار شدید دولت انگلستان میرزا آقاخان نوری تمهیدنامه‌ای بسه جاستین شیل (Justin Sheil) وزیر مختار وقت سپرد و بعداً در قرارداد ۱۸۵۷ بین ایران و انگلیس دولت ایران رسماً مجبور به پذیرش عدم دخالت در امور هرات گردید. لذا مکنیل حتی قبل از عزیمت به اردوی محمد شاه در ماه آوریل ۱۸۳۸ بر این قصد مصمم بود که از این فرصت برای قبولاندن خواسته انگلیس بهره جوید. قبل از خروج از تهران وی به پالمستون و هم به جرج اوکلند (George Auckland) حاکم هند سفارش کرده بود که ضرب شصتی به دولت ایران برای وصول به مقصود لازم است. این امر را شیل نیز که در آن وقت دبیری هیأت نمایندگی انگلیس در تهران را داشت برای حفظ آبروی کشورش ضروری می شمرد. وی عقیده داشت که ایرانیان چون ملایمت و مدارا سرشان نمی شود فقط با نمایش قدرت می توان ایشان را سر جای شان نشاند و هماواز با مکنیل در مارس ۱۸۳۸ پیشنهاد کرد که انگلیس برای اخذ نتیجه کامل اقدام به تصرف جزیره خارک کند زیرا این جزیره هم از نقطه نظر سوق الجیشی و هم از نظر تجارتی مطلوب است. «بدین ترتیب دهانه فرات در تحت استیلای ما خواهد بود و بغداد، جنوب ایران، و عربستان بزیر نفوذ ما خواهد افتاد.»^{۲۸}

بدین ترتیب ایرادات واهی و کودکانه مکنیل که از آن به «بی حرمتی» در نامه به شفتی یاد کرده بود و یا اعتراضاتش به رفتار شاه در هنگامی که در اردوی هرات به ملاقات او رفت و معرکه‌ای که بر سر باز شدن نامه‌های پیک سفارت انگلیس گرفت

همگی فقط بهانه‌هایی بود برای نشان دادن همان ضرب شصت و حفظ آبرو و وصول به مقصود. لکن شفتی «مسأله بی حرمتی و سوء سلوک» را شاید بخاطر واقف نبودن از عین مآوِقع و آنچه که در اردوی هرات بین محمد شاه و مکنیل و اولیای دولت ایران گذشته بود، به مجامله و بحث در کلیات برگزار کرد و با قبول نقائص دولت با ملایمت درصدد دلجویی از وزیر مختار برآمد. بی شک گشودن نامه‌های محرمانه وزیر مختار مغایر با عرف دیپلماتیک بود (اگرچه وزرای مختار انگلیس در ایران در سراسر قرن نوزدهم از گذاشتن جاسوس در سفارتخانه رقیب و در دستگاه شاه و صدراعظم و در وزارت امور خارجه ایران و دستیابی به نامه‌های محرمانه دریغ نداشتند) و شفتی در عین این که مکنیل را دعوت به غمض عین می کرد در پرده انتقاد ضمنی ای نیز از اولیای دولت می نمود. «بعضی هستند که قبض و بسط مهمات امور و نظر در صلاح و فساد حال جمهور مفوض به ایشان است و راعی و حافظ صلاح عامه می باشند و معدودی به این درجه باشند بلکه شاید منحصر در فرد باشد و اکثر چنین نیستند بلکه هرگاه مانع نداشته باشند مضيع دولت خواهند بود.» کنایه شفتی بی شک متوجه دولت حاجی میرزا آقاسی بود که با او هم بخاطر اختلافات عقیدتی و هم بخاطر کوشش آقاسی برای کوتاه کردن دست علما از دائره قدرت سیاسی روی موافق و محبتی نداشت. شاید فقط بخاطر رعایت مقام سلطنت و وضعیت خطیر در مواجهه با انگلستان بود که شفتی به همین اشاره اکتفا کرده و پادشاه را بعنوان «راعی و حافظ صلاح عامه» و رجل منحصر بفرد از جمیع ناچیز کنندگان مقام دولت جدا دانسته بود. شفتی روی کار آمدن آقاسی و کوششهای (اکثراً ناموفق) او را برای انفاذ رأی دولت مرکزی بر مراجع قدرت مذهبی توطئه‌ای از جانب صوفیه (مخصوصاً نعمت اللهی) برای براندازی علما می شمرد و جای تعجب نبود که از جمله در فتاوی خود شدیداً به اقطاب صوفیه حمله ور شده ایشان را متهم به اضلال عباد نموده «تفسیق» می کرد و معتقد بود که با امرا و ظلمه یعنی اولیای دولت همراهند.^{۲۹}

لاجرم شفتی روی سخن را به مکنیل آورده گفت: «ارباب عقول در امثال این مقام به اغماض عین می گذرانند و باوجود استیلا و تسلط درصدد مؤاخذه و شکوه و یا گله بر نمی آیند.» به همین ترتیب نیز برای آشتی با وزیر مختار مجبور شد که رعایت کمکهای نظامی سابق دولت انگلیس را به ایران بنماید و در جواب شکایت مکنیل مبنی بر حق ناشناسی دولت ایران، «رجال سلطنت اسلامیه را غافل از خدمات چند ساله امنای دولت بهیه» نداند زیرا «مکرر از هر باب و هر جهت محبتها دیده هدایای نفیس از آن دولت به این دولت آمده و نقود کثیره و سلاح و اسباب جنگ آورده اند و تعلیم نظام از مهندسین و

معلمین ایشان گرفته‌اند.» این نمونه‌ای دیگر از مدارا و مسالمت بموقع شفتی بود. وی نه مخالف کمک‌هایی بود که ایران در طول دوره دوم جنگ‌های ایران و روس از انگلستان برای مقابله با خصم و مطابق قرارداد ۱۸۱۲ دریافت داشته بود و نه منکر سلاح و اسباب جنگ فرنگی و تعلیم نظام جدید و مهندسی و مشاقان انگلیسی بود که از عهد عباس میرزا و از حوالی آغاز کار دوره اول جنگ‌های ایران و روس در قشون آذربایجان و بقیه نقاط ایران خدمت کرده بودند.

بسیاری از این مشاقان، صاحب‌منصبان و دیگر شاغلان انگلیسی که به ایران آمدند، از جمله مکنیل، بعدها به خدمت دیپلماتیک منصوب شدند. گروه دوم از افسران و صاحب‌منصبان انگلیسی مستعمره هند که در اواخر سال ۱۸۳۳ (مقارن با مرگ عباس میرزا) بعنوان مستشار نظامی به ایران آمدند تا سال ۱۸۳۶ به خدمت اشتغال داشتند. در این سال بخاطر سردی روابط بین دو دولت و پیشگیری از نفوذ ایشان در امور لشکری و کشوری، محمد شاه شاید به امید دریافت کمک از روسیه به خدمتشان خاتمه داد ولی غالب این افسران بنحوی از انحاء، از جمله خدمت دیپلماتیک، در ایران باقی مانده و نه تنها در قضیه هرات ذی‌مدخل بودند بلکه ستون فقرات روابط ایران و انگلیس را تا پایان دهه ۱۸۵۰ و انتزاع نهایی امور ایران از مستعمره هند و احاله به وزارت امور خارجه انگلیس تشکیل دادند. در این دوره ۲۵ ساله، که یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های روابط بین دو کشور بود، افسرانی چون شیل، فرانسیس فرانت (Francis Farrant) هنری راولینسون (Henry Rawlinson) و الیوت داریسی تساد (Elliot D'Arcy Todd) هر یک به نحوی در تثبیت پایه‌های نفوذ بریتانیا در ایران و اکثراً در جهت استیلا بر مراجع قدرت دولتی و غیر دولتی ساعی بودند. در این میان شاید تنها هنری راولینسون مشوق مدارا و همراهی و تقویت دولت مرکزی ایران در برابر فشار روسیه بود ولی نظر او، حداقل تا پایان ۱۸۵۷، در برابر نظریه پرخاشجویانه تضعیف و تحدید قدرت ایران و در قبال پشتیبانی از امرای محلی خاشیه نشین (از جمله هرات)، که توسط مکنیل و شیل عنوان می‌شد واقعی نیافت. موفقیت دولت ایران تنها در این بود که توانست قشون ایران (و نظام جدید آذربایجان) را که پشتوانه قدرتش بود بالنسبه از نفوذ این افسران بری نگاهدارد.

اما چکیده سخن شفتی در انتقاد از «شکوه و گیله» انگلیس در عین «استیلا و تسلط» بود. این وجه غالب سیاست جهان‌بینی انگلستان را در دوره وزارت خارجه لرد پالمستون می‌ساخت، سیاستی که از جانبی مرادف با کشمکش‌های شدید و طولانی دیپلماتیک یعنی «شکوه و گله»، و از جانبی همراه با اعمال زور و لشکر کشی دریایی و

اشغال نظامی یعنی «استیلا و تسلط» بود. شفتی بخوبی می دانست که ایران در برابر قدرت نظامی انگلستان عاجز است و راهی جز مدارا ندارد و این واقع بینی هم با مذاق و منافع او جور بود و هم با اصول مصلحت اندیشی ایرانی موافق می افتاد. به همین روال نیز بخاطر خطر قریب الوقوع هجوم انگلستان در خلیج فارس باز هم کوشید با رجحان عقل وزیر مختار را تشویق به آشتی کرده و او را به دوستی ایران مطمئن سازد: «چگونه عاقل قطع نظر از منفعت امری که حسن آن ظاهر و بین است بلاسبب می نماید و چگونه غافل از مضرت عملی که ضرر آن مشاهده و محسوس است بدون جهت می گردد؟» این سرزنش شفتی و اشاره او به «غافل» بیش از این که متوجه به دولت ایران باشد ناظر به خط مشی دولت انگلیس بود. شفتی حق داشت که با معیار «عقل سلیم» از رفتار خشونت آمیز انگلستان اظهار تعجب کرده و با ناباوری بگوید که اگر چه آمدن «چند جهاز به بحر فارس» را تصدیق می کند لیکن «اعتقاد نداریم منظور خصومت باشد چه از اوضاع دولت بهیه مطلقیم [که حتی (?)] با خصماء [یعنی دشمنان] حقیقی از روی صلاح و عقل و تدبیر و مدارا سلوک می فرمایند.»

مجتهد اصفهان بخوبی از عواقب اقدام خصمانه و مواجهه نظامی با انگلستان آگاه بود. اشاره او به «خصماء حقیقی» شاید به محمد علی پاشای مصری بود که در همان اوان زیر فشار انگلیس به تخلیه حجاز وادار شده بود. در سپتامبر ۱۸۳۸ وقتی که جواب مکنیل را می نوشت چنان که تأکید کرده است نه تنها از اشغال نظامی خارک در ۱۹ ژوئن مطلع بود بلکه عاقبت کار محمد علی پاشا را هم نزدیک می دید. وی ناظر بر هر دو دوره جنگهای ایران و روس بود و نتایج تشویق علما به جهاد را دیده بود. اما مع ذلک حاضر نبود که تهدیدات مکنیل را بیجواب بگذارد. پرسش او حاکی از اعجاب و شاید خشم پنهانی و اندکی استهزاء آمیز اوست: «مطالب عدالتانه کدام و چاره کار ایشان [یعنی انگلیسها] چیست و کدام خلل و فساد در امور مملکت یا سلطنت دولت بهیه رو خواهد داد که ناچار به اقدام خصومت شوند یا کدام خلل و فساد روداده که ناچار باید به چاره کار خود بکوشند و مخاصمه و مجادله دولت علیه [ایران] را با اهالی سرحدات ترکستان چه مناسبت با ممالک دولت بهیه؟» این پرسش خطابی خود را با نکته صائب دیگری که وی باز هم به شم فقهی دریافته بود، کامل می کرد. بر فرض آن که اقدام ایران در باب هرات «خلاف معاهده باشد، موجب اضطراب دولت بهیه در خصومت کردن و عداوت ورزیدن نخواهد بود و بعلاوه امور عظیمه و خطیره را سهل شمردن و آسان پنداشتن از فطانت و متانت دور و از رویه عقل مهجور است.» ایراد وی بسیار متین و

نکوهشی بود از رفتار ضعیف کشانه و پرخاشجویانه عهد پالمرستون و اوکلند که در موارد متعدد بی تابی خود را در برابر کمترین مقاومت موجه از جانب دول کوچکتر به مدد سپاه و توپ و کشتی جنگی ابراز می نمود، آنچه که وزیر امور خارجه انگلیس را بعد از جریان تحت‌الحماگی دون پاسیفیکو (Don Pasifico) و بمباران ساحلی یونان در ۱۸۵۱ به اعمال «دیپلماسی ناو توپدار» (gunboat diplomacy) شهره ساخت و خلیج فارس نیز بکرات از عواقب آن بی بهره نماند.

بعید نبود که شفتی از خط مشی انگلیس در «مسأله شرقیه» و همچنین مسأله امنیت هند آگاه بود ولی شاید درجه پایندی و شدت عمل پالمرستون و همکاران و نمایندگان را نمی دانست. دولت انگلیس به دلالتی چند در قضیه هرات به هیچ روی در بند مدارا و مصالحه نبود بلکه با خشونت و پیمان شکنی قصد داشت نه تنها هرات را متزع نگاهدارد بلکه ایران را گوشمالی داده حقیر و خفیف کند. انتصاب پالمرستون در ۱۸۳۵ به وزارت امور خارجه سبب تشدید این خط مشی پرخاشجویانه دیپلماتیک و نظامی شد و این خود با انتصاب جرج اوکلند به حکومت هند مقارن افتاد. مورخ محافظه کار انگلیسی جرج ترولیان (George Trevelyan) انتخاب اوکلند را «ساعتی منحوس» برای انگلستان می دانست ولی دریغ داشت بگوید که نحوست این ساعت بخاطر مقارنه این دو انتصاب دوچندان شده بود. ۲۰ پالمرستون که رساله مکنیل را بدقت خوانده بود و به نظریات شیل نیز بذل عنایتی داشت، و این هر دو را که دیپلمات حرفه ای نبودند در زیر سایه خود گرفته بود، راه حل قضیه ایران را در اعمال زور می دانست.

انگیزه اصلی این سیاست وحشت زائد الوصف پالمرستون از توسعه طلبی روسیه بود و این دائر مدار سیاست او چه در «اتحاد اروپا» (Concert of Europe)، چه در «مسأله شرقیه» (The Eastern Question) و چه در مسأله امنیت هندوستان بود. بنابراین نظریه اگرچه موجودیت ایران بعنوان یک دولت فی مابین دو امپراطوری پذیرفته شده بود ولی اثبات حاکمیت ایران بر ممالک سرحدی مخصوصاً افغانستان را به حال هندوستان مضر می دانست زیرا حاکمیت ایران بر هرات مرادف با توسعه نفوذ روسیه و مآلاً تسخیر افغانستان و همسایگی با دُرّ گرانقدر تاج امپراطوری بریتانیا تلقی می شد. پالمرستون در مدت قریب سی سال که کم و بیش بر اریکه قدرت جالس بود همواره از احساسات جهانجویی و وحشت ضد روسی که در آرای عمومی انگلستان مزمن بود برای وجاهت سیاسی خود بهره می جست و از هر فرصتی برای ابراز قدرت نظامی بمنظور تحمیل نظریاتش دریغ نمی کرد. وی کوشش محمد شاه را برای برقراری موازنه بین دو قدرت

روس و انگلیس صرفاً توطئه‌ای از جانب روس برای نفوذ در ایران و مآلاً تصرف افغانستان می‌شمرد. دعوت محمد شاه از مشاوران روسی در ایام محاصره هرات این سوء ظن را به مالیخولیایی مبدل ساخت. وی طبعاً مخالف نظریه‌ای بود که حسین خان آجودانباشی سفیر صلح ایران به مترنیخ صدراعظم مشهور اتریش مبنی بر موازنه روس و انگلیس در ایران اظهار داشته بود: «اگر یکی از دو همسایه کشور ما را معرض تهدید قرار دهد دولت ایران ناگزیر به همسایه دیگر متوسل می‌شود و محتاج به ذکر نیست که دولت ایران یک چنین پیشامدی را با پیشانی گشاده تلقی نمی‌کند بلکه همواره میل دارد در حفظ موازنه و تعادل سیاسی بین دو دولت همجوار بکوشد.»^{۳۱} حتی پالمستون خود نیز در ۱۸۳۶ معتقد بود که: «دلگرمی که قبلاً ایران به مظاهرت و همراهی این مملکت [انگلستان] داشت جایش را به این تصور داده است که ایران دیگر نمی‌تواند به مدد انگلستان در مقابله برای بقای استقلالش در برابر روسیه اتکاء کند.»^{۳۲}

حوادث سالهای بعد این شک را به سوء ظن شدید مبدل ساخت. در ژوئن ۱۸۳۸ هاب هاوس (Hobhouse) همکار پالمستون و رئیس هیأت مدیره کمپانی هند شرقی ضمن گوشزد کردن اهمیت اشغال خارک برای منافع سوق الجیشی انگلستان به اوکلند تأکید کرد. «درست است که این جا [خارک] متعلق به شاه است ولی، با در نظر گرفتن طرز رفتار او هیچ احتیاجی برای این ظریف کاریها باقی نمانده است. ما اول باید آن جا را تصرف کنیم و بعداً به او پیشنهاد خرید آن را بدهیم؛ در عین حال چنین اقدام مصمانه‌ای ممکن است مکنیل را در مذاکراتش در مورد هرات کمک کنند.»^{۳۳} پالمستون از این هم فراتر رفته و اندکی بعد به همکارش هاب هاوس مذکور داشت: «اگر ممکن باشد که قشونی از خلیج فارس به بالا بفرستیم تا تهران را تسخیر کند، شاه را از تخت پایین بکشد، یک آدم بهتری را جایش بنشانند، و طرف را در مقابل شاه و روسها سرجایش نگهدارد، کار خطیری انجام داده‌ایم که ارزشش را دارد.»^{۳۴} اگرچه این فکر را هاب هاوس نپسندید ولی تهدیدهای ضعیفتر از این کافی بود که محمد شاه را در تصمیمش به مراجعت از هرات راسخ سازد.

این خط مشی قلدرانه در برابر ایران علی‌رغم یک زاهد مآبی دیپلماتیک به هیچ عرف اخلاقی و رای یک برهان ماکیاولی استوار نبود. درک چنین جهانجویی افسارگسیخته و مغرورانه‌ای برای شفتی، علی‌رغم مهارت او در مناقشات داخلی با حکام اصفهان و امنای دولت آسان نبود. سر و کار او با صدور و چون حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی و پسرش عبدالله خان امین الدوله از همولایتیهای خودش بود و مظاهر قدرت

دنیوی که می شناخت خاقان عظیم‌الشان و محمد شاه از دنیا رسته و دل در حاجی میرزا آقاسی بسته بود. قدرت و نفوذش را در سایه فوج طلاب حاضر رکاب بهم زده بود که در ازاء شهریه واصله از حجة الاسلام در امر به معروف ساعی بودند و هیبتش بجهت خیل لوطیانی بود که صبح قمه‌های خونینشان را در حوض مسجد بیدآباد تطهیر می کردند. اگر هم به دست خودش سر مفسدی را به جرم لواط به شمشیر انداخته بود بعداً برایش نماز میت خوانده بود و اگر ثروت بیکرائش با تجارت وجوه شرعی و موقوفات بلاصاحب فراهم آورده بود در برابر دیوان و شخص شاه نیز مجبور به پرداخت مالیات و پیشکش می شد. دنیای او کم و بیش هنوز همان دنیای اواخر عهد صفوی بود که با تغییراتی در عهد خاقان رأفت جایگاه بازسازی شده بود. تغییر اصلی همان بالا رفتن مرتبت اجتماعی و استقلال نسبی ارباب شریعت بود که وی بخوبی از آن آگاه بود، در اشاعه آن سهم داشت و از مزایای آن بهره می برد. ولی این هنوز دنیایی بود که موجودیت آن بر اتفاق دورکن دین و دولت بود. بعلاوه واقعیت زمانه، حتی اگر این واقعیت در ماه ژوئن ۱۸۳۸ پیاده شدن پانصد غلام سپاهی (Sepoy) مستعمره هند و دو توپ شش پاوندی و اشغال جزیره خارک بود، وی را وادار می کرد که نه تنها به طریق مسالمت و مدارا پیش رود بلکه در حفظ امکانات محدود و آسیب پذیر دولت ضعیفی چون ایران برآید. وی خود جزئی از نظام سنتی مستقر در ایران و از زمره زعمای قوم بود و لذا طبیعی بود که علی رغم مناقشات و رقابتهای داخلی با دولت و شاه در بقای این نظام بکوشد.

روش وی در حفظ این نظام در مقابل دشمنانش مبتنی بر همان آرای سنتی بود که ششصد سال پیش از او توسط بزرگترین متفکر سیاسی عالم تشیع یعنی نصیرالدین طوسی ابراز شده بود: «باید که در استمالت اعدا و طلب موافقت از ایشان به اقصی الغایه بکوشد و تا ممکن بود چنان سازد که به مقاتله و محاربه محتاج نگردد؛ و اگر احتیاج افتد... بر محاربه اقدام نکند مگر بعد از وثوق به ظفر... و باید که آخر همه تدبیرها محاربه بود که آخر الدوا الکتی [یعنی داغ] و در تفرقه کلمه اعدا تمسک به انواع حیل و تزویرات و نامه‌ها به دروغ مذموم نیست اما استعمال غدر [نقض عهد] به هیچ روی جائز نبود.»^{۳۵} اگر عهد شکنی و زیر پا گذاشتن اخلاقیات سیاسی در نزد پالمرستون و هاب هاوس و اوکلند به تبع از فرهنگ جهانگشایی و توسعه طلبی اروپا در قرن نوزدهم جائز بود، در نزد طوسی و به تبع او شفتی بنا به بینش قهپی نقض عهد و غدر پذیرفته نبود حتی اگر حیل و تزویرات برای صیانت نفس بکار گرفته می شد.

همین ملاحظه شفتی را بر آن داشت که بر خلاف عقیده فرقه ناجیه و طرز فکر حاکم

در میان فقهای آن عهد به راه «مؤالفت و استیناس» با دیگر ملل قدم بردارد. این بی شک از مهمترین اظهارات نامه شفتی بود: «یکی از مقاصد کلیه از بعث انبیاء و رسل مؤالفت و استیناس عبادالله و رفع مخالفت و عداوت بوده و بی موجبی و سببی اسباب خلاف و عداوت چیدن و مؤالفت را به کلفت و انس را به وحشت و محبت را به عداوت بدل کردن خلاف طریقه انبیاء و رسل و نقیض مقصود جمیع هادیان سبل است و عقل و نقل و کتب آسمانی قاضی بر قبح آن است.» بندرت در عصر قاجاریه، شاید حتی پیش از آن هم در عهد نادر یا حتی شاه عباس اول، فقیه صاحب مقامی چون شفتی چنین سخن از مماشات و مؤالفت بین ادیان گفته بود. شاید فقط در آیین الهی اکبرشاه گورکائی و نظریه «صلح کل» او می توان سابقه ای برای چنین طرز فکری جست. شفتی نه تنها قائل به مقصد واحدی از بعث انبیاء شده بود بلکه این مقصد را مؤالفت و محبت بین عبادالله می دانست. به عبارتی فحوای کلام او مؤید مماشاتی بود که جوهر فرهنگ عصر جدید بعد از عهد روشن رایی بر آن بنیاد گرفته بود. این اصل مماشات و «عدم ایدای بندگان» که شفتی به آن اشاره کرده بود اگرچه بیش و کم حاکم بر روابط اجتماعی و مذهبی و سیاسی دول اروپایی بود و در قرون جدید توسط پیغمبران آزاداندیشی از لاک تا استوارت میل تقویت شده بود ولی غالباً قابل تنفیذ در روابط با دول ضعیف و مستعمرات و یا دول همجوار مستعمرات نبود. پالمرستون اگرچه خود را مدافع اصول دموکراسی و ترویج آن می دانست ولی پایبندی به این اصول را فقط آن جا لازم می شمرد که با منافع امپراطوری همگام بود و بر اعتبارش می افزود.

شفتی دلایل دیگری نیز برای ترویج مسالمت جویی و مدافعه از نظام مملکتی داشت. سوای آنچه که قبلاً در مورد انعطاف پذیری شرع در این زمینه عنوان شد، محظورات بازار و تجارت نیز او را بدین روش تشویق می کرد. وی مجتهد شهر اصفهان، بزرگترین بازار تجارتهی و اقتصادی مرکز و جنوب و دومین شهر مهم ایران بود. طبقه تجار و کسبه که معیشتشان متدرجاً در گرو داد و ستد با فرنگ و مخصوصاً انگلیس قرار می گرفت حاضر نبودند که بخاطر محاصره هرات در تجارتشان که کلاً از طریق بوشهر و بندرعباس بود خللی وارد آید. حیطة نفوذ شفتی بر پشتیبانی و همکاری این طبقات قرار داشت و این با دنیای مدرسه و طرز استنتاج فقهای کتابی و طرفداران جهاد تفاوت کلی داشت. دلیل عدم اقبال عامه به حکم جهاد حاجی ابراهیم کلباسی را در ۱۸۳۶ در اصفهان و دیگر نقاط شاید باید همین ملاحظات معیشتی دانست. اندکی بعد از مرسله شفتی و مکنیل در آوریل ۱۸۳۹ در حین شورش ضد انگلیسی که در بوشهر بدنبال ورود

قوای کمکی به یاری قشون اشغالگر رخ داد، و بالاخره منجر به تخلیه توام با فرار کارگزار انگلیس و همراهانش از بندر مذکور شد، تجار بوشهر که خود غالباً نمایندگان تجار شیراز و اصفهان بودند کوشیدند با وساطت وسیله مصالحه و آشتی طرفین را فراهم آورند. حتی پالمرستون نیز این نکته را دریافته و همراهی با تجار را مطابق منافع دولت خود دانسته بود. وی پیشنهاد محاصره دریایی بوشهر را از آن جهت رد کرده بود که این کار «تجار ایرانی که با دولت انگلیس به راه دوستی رفته بودند را منزوی می ساخت.»^{۳۶} تجار بوشهر نه تنها کوشیدند که فقیه اخباری شهر شیخ حسین آل عصفور را که متهم به تحریک شورشیان بود به موافقت با تقاضاهای کارگزار انگلیس تشویق کنند، بلکه از ترس عواقب انتقال کارگزاری انگلیس از این بندر، حتی در مقابل لجاجت کارگزار، هیأت نمایندگی ای به کشتی فرماندهی بفرستند تا از ناخدا و فرمانده قوای بحری انگلیس از بابت رفتار مردم شهر عذرخواهی کند. اگرچه میانجیگری ایشان به شکست انجامید ولی این نشانه هراس تجار از عواقب تصادم بین دولتین بود. با توجه به دامنه داد و ستد بین بوشهر و اصفهان عکس العمل مشابهی در اصفهان دور از واقعیت نبود.

در مسأله دفاع از حکومت و حفظ سلطنت شفقی بنا بر نظریه سنتی برادری دین و دولت خود را موظف می دانست و نامه او مدلل بر این نکته بود. دولت ایران را «دولت علیه اسلام پناهی» می خواند و از «خاقان مغفور» و «نائب السلطنه مبرور» و «بندگان اسلامیان پناهی» یعنی محمد شاه به تجلیل یاد می کرد. جان سخن او در تأیید «اساس سلطنت و مملکتداری» بود. او مکنیل را با لحن نصیحت توام با سرزنش به داوری می خواند: «آخر شما خود عاقلید و اعتقاد ما این است در امثال خود به عقل و فطانت ممتازید. انصاف بدهید که [آیا] صحیح بود امنای دولت با این خزائن که صرف کردند و این مشائق و متاعب که متحمل شدند و این همه عسکر و جنود که ترتیب دادند و مدتی مدید که در آن صفحات توقف کردند و اینهمه مجادلات اتفاق افتاد، قبل از آن که کار باتمام و مطلب بانجام و اختلاف بانتظام برسد معاودت کنند؟» به عقیده شفقی چنین کاری بکلی مغایر با «اساس سلطنت و مملکتداری و جهانبانی و کشور گشایی» بود. نگرانی او از ناچیز شدن شوکت (prestige) دستگاه پادشاهی را می توان در توجیه «نکول» و تغییر عقیده شاه در برابر شرایط طاقت فرسای انگلیس، امری که سبب شکایت مکنیل شده بود، نیز دریافت. (این پشتیبانی از پادشاه و دولت اگرچه موافق بینش سیاسی ایران بود ولی مغایر با نظریه ای است که چندی است مرکز اذهان بعضی از صاحب نظران و مورخین تاریخ شیعه و قاجاریه شده است. برابر با این تعبیر علماء غالباً در

جناح مخالف دولت و مخالف با اساس سلطنت جلوه داده شده و ایشان را طرفداران نوعی مبارزه جویی مذهبی و مدافعه از خلق بقلم آورده اند.)

البته شفتی فقیهی پر نفوذ و زیرک بود که برای حفظ منافعش دائماً با حریفان دولتی و دیوانی در مناقشات و رقابتهای طولانی و فتنه جویانه دست و پنجه نرم کرده بود. مع ذلک این مناقشات غالباً متوجه به مسأله اختلاف در حدود اقتدار او و دامنه عمل دستگاه شرع بود نه در ماهیت و مشروعیت دولت و سلطنت. شفتی و غالب فقهای عهد قاجار هیچ گاه در صدد کسب قدرت سیاسی و یا مداخله در «قبض و بسط مهمات امور و نظر در صلاح و فساد جمهور» که آن را بر عهده رجال دولت و بیش از هر کس «راعی و حافظ صلاح عامه» یعنی پادشاه می دانستند، نبودند. آنچه که وی در وظیفه و قابلیت خود می دانست شفاعت و پا در میانی بین دولت و مردمان بود یعنی آنچه با عنوان «خیرخواه کافه بندگان» از آن در صدر نامه اش یاد کرده بود. در ختام نامه شفتی این وظیفه و ساطت را وسعت بخشیده می گوشتید که خود را محل نحل اختلاف بین دولت و مدعیان خارجی آن بسازد. یعنی باعتباری توسعه همان مسند قضاوت برای حل دعاوی سیاسی. آنچه که وی در ذمه خود می دید همانا قضاوت و حل اختلاف بود که در حیظه حقوقی و فقهی جای داشت و به اریکه شاهی و جهانیانی و مملکتداری و دخالت در کار امنای دولت ارتباطی نداشت. به همین دلیل نیز به مکنیل نوشت، «معلوم است مقصود شما از مطلع ساختن این خادم شریعت مطهره بر مطالب مرقومه محض مطلع ساختن نبوده و نیست بلکه مقاصدی در نظر گرفته اید که عمده آن [یعنی مهمترین آن] اقدام این خیرخواه قاطبه عباد است در رفع موانع الفت و دفع مفاسد کلفت و سعی در مقتضیات محبت و معلوم است التفات شما بر این مطلب مقتضای فطانت و معقولیت است ولیکن... استحکام اساس مودت موقوف به رجوع به امنای دولت علیه [ایران] است.» اگرچه وی آشتی و حل اختلاف را ممکن می داند ولی آن را موکول به رجوع امنای دولت می کند. مع ذلک بگرمی از اقدام مکنیل در تماس با او استقبال کرده و آمادگی خود را برای «رفع موانع الفت» ابراز داشته است: «هرگاه زودتر ما را خبر داده بودید به دلائل شافی کافیه از جانب خود و امارات ظاهره باهره از جانب امنای دولت علیه بر شما مدلل و مبرهن می نمودیم که قصد خلاف و نیت خصومت و فساد دولت علیه را با دولت بهیه نبوده و نخواهد بود.» اما حال نیز علی رغم «بُعد مسافت» و مشکلات ارسال مکاتبات، شفتی «آنچه صلاح نشاتین خود و خیرخواهی دولتین در آن است» را برای مکنیل بیان کرده و اضافه می کند: «مطالبی که مصلحت دانیم معروض رای بندگان ظل الهی صان الله

شوکت عن التناهی و مکشوف ضمیر امنای دولت اسلام پناهی خواهیم داشت تا اشارت علیّه چه رود و رجال دولت علیّه چه نحو مصلحت دانند و چه مقرر فرمایند.»

بازی ماهرانه و برقراری موازنه‌ای بین اقتدار و شوکت سلطنت از جانبی و وظیفه قضاوت و وساطت خودش از جانب دیگر نه تنها حاکی از زیرکی شفتی بود بلکه مبتنی اذعان و تأکید او بر جدایی، ولی هماهنگی دو نهاد دین و دولت بود. ولایت وی بنا بر نظریه اجتهاد در شیعه صرفاً «ولایت قضا» بود و ولایت سلطان «ولایت نظم». اگرچه حیطة اقتدار این دو ولایت در سراسر عهد قاجار مبهم و مورد اختلاف باقی ماند ولی در کلیات حرفی نبود. مع ذلک در پایان شفتی سخن را بنحوی باآخر آورد که بی شک می‌توانست اسباب واهمه اولیای دولت شود. وی به مکنیل گوشزد کرد که «به تدارک و تلافی اهمال و مسامحه که در این ظرف مدت کرده‌اند از اطلاع دادن بر مکنونات خاطر خود و اظهار مطالب، من بعد را مسامحه ننمایند تا به ثمرات آن برخوردارند.» بخوبی روشن بود که مجتهد زیرک می‌کوشید تا از این فرصت برای تحکیم موضع خودش در برابر دولت بهره برد و برای شاید نخستین بار در زمینه امور خارجه محل رجوع واقع شود.

این نحو اعلان آمادگی صریح از جانب مجتهدی بزرگ به دخالت در امور خارجه، شاه و دولت را در این موقع بحرانی در محظور بزرگی قرار داد. از سویی فحوای کلام شفتی و احتجاجات او چون کاملاً موافق رأی دولت و مدافع قشون کشی و دفاع از ارکان سلطنت بود، مطلوب دولت واقع شده و مفید به حال ایشان در منازعه با انگلستان می‌افتاد. از سویی اقدام مکنیل به نامه نگاری و اظهارات شفتی مخصوصاً در پایان جوابیه اش سبب وحشت شاه می‌شد زیرا نه تنها از همدستی دولت انگلستان با علماء می‌ترسید، بلکه اظهار آمادگی شفتی را مقدمه‌ای برای دخالت‌های آینده در امور خارجه که همواره منحصر به دستگاه دولت بود، می‌دید. این شاید اولین باری نبود که علما در لحظات بحرانی از جانب نمایندگان دولتین محل رجوع واقع می‌شدند و آخرین بار نیز نبود. در جریان بلوهای شهری و ناتوانی حکومت‌های ولایات در برقراری نظم، نمایندگان خارجی اغلب برای امنیت خود و اتباع و تحت الحما یگان‌شان به علماء متوسل می‌شدند. در دیگر مواقع اقدامات ضد فرهنگی علماء و دخالت‌شان در بلوهای شهری (مثلاً در مورد آقا نجفی در اصفهان در اواخر قرن) کارگزاران دولتین را به مذاکره مستقیم و یا غیر مستقیم با علماء و ادار می‌کرد ولی این التجا یا تماسها بندرت متوجه مسائل سیاسی و مخصوصاً سیاست خارجی بود. دولت قاجاریه در به انحصار درآوردن امور خارجه و محدود کردن آن در حیطة دولت همیشه سعی و غالباً موفق بود. لذا در این مورد نیز علی‌رغم تمایل شفتی

بناظر نمی‌رسد که کوشش او برای طرح مطالبی که مصلحت می‌دانست در محمد شاه مؤثر واقع شده باشد. اصولاً روز قبل از این که شفتی پاسخ خود را برای مکنیل ارسال دارد محمد شاه عزم رحیل کرده از پشت حصار هرات برخاسته بود و بدین ترتیب بزرگترین بهانه انگلستان برای اشغال جنوب از میان رفته بود اگرچه اشغال خارک تا ۱۸۴۲ ادامه یافت و تهدید و ایذاء و ارباب نمایندگان بریتانیا بزودی برطرف نشد. اما شفتی بی شک نسخه نامه مکنیل و جواب خودش را برای محمد شاه فرستاده بود و شاید نیز به شاه در مدارا و مسالمت جویی با حریف قوی پنجه سفارش کرده بود.

دولت حاجی میرزا آقاسی کوشید تا از این مراسم بهره برداری تبلیغاتی در علق پایان محاصره هرات و اکراه از درگیری نظامی با انگلستان بکند. جوابیه شفتی (و یا شاید بخشی از آن) از جمله نامه‌هایی بود که دولت تکثیر کرده برای اطلاع عامه به همه ولایات فرستاد.^{۳۷} این اقدام بی شک موقع دولت را بواسطه پشتیبانی مجتهد طراز اول ایران تقویت می‌کرد. از طرفی دیگر دولت کوشید که در مذاکرات صلح با انگلستان خطای مکنیل را در گشودن باب مکاتبه با یک مقام غیر دولتی در مسأله خطیری چون قضیه هرات گوشزد کند. حسین خان آجودانباشی در مذاکرات خود با پالمستون که بعد از خفت بسیار و معطلی طولانی و تهدیدات شدید از جانب وزیر امور خارجه انگلستان واقع شد، از جمله شکایاتش از مکنیل در ماده هفتم تحت عنوان «کاغذ افساد و اخلال نوشتن مکرر مکنیل به علما و فضلاء ممالک ایران» متذکر شد: «سرکار سفرا و ایلچیان همیشه در همه دولت‌ها با وزرا و امینان سر و کار داشته و سؤال و جواب آنها با امان و اعیان است. کاغذ نوشتن دولت انگریز به جناب فخرالاسلام آقا سید محمد باقر مجتهد به اصفهان چه مناسبت دارد؟ وانگهی مضمون آن مبنی بر اخلال و افساد امور دولت و مملکتی باشد.»^{۳۸} ولی به دلائلی که در «تحریرات» حسین خان مبهم مانده است پاسخی از پالمستون به این مورد اعتراض سفیر ایران نرسید. اگرچه بقیه اعتراضات را همگی جواب گفته بود. شاید بخاطر بی پاسخی ماندن این اعتراض چند روز بعد از این ملاقات در ۲۴ ژوئن ۱۸۳۹ در رقعہ‌ای که حسین خان به پالمستون در پاسخ اظهارات او در مجلس عوام نوشت باز در تنقید مکنیل تأکید کرد که «نه تنها اخبارنامه جنگ به امنای دولت علیه نوشت بلکه به علمای ممالک محروسه ایران هم بعضی مضامین مبنی بر اخلال و افساد امور دولتی نگاشت، من جمله خدمت جناب فخرالاسلام آقا سید محمد باقر مجتهد اصفهانی از زنجان فرستاد که تفصیل آن را روز ملاقات خدمت سامی بیان نمودم.»^{۳۹}

پالمستون جوابی نداد.

علی‌رغم وا همه شاه و دولت از عواقب تماس بین ایلچی و مجتهد اصفهان و انتقاد منطقی به این عمل خلاف عرف دیپلماتیک، محمد شاه و دولت او با اظهارات شفقی موافقت داشتند. دولت ایران نه تنها نامه شفقی را تکثیر کرد بلکه محمد شاه در بازگشت از هرات فرمان کرد که «نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دارالطباعه بزینت طبع محلی داشته در تمامت دول خارجه پراکنده سازند.»^{۴۰} بعلاوه خود نیز فرمانی دائر بر علل فسخ عزیمت از کار هرات به خط خویش نگاشت و به تمام بزرگان درگاه و اهل ایران نشر داد؛ فرمانی که جوهر استدلالش مطابق نامه شفقی بود. این نخستین بهره برداری از صنعت چاپ و نمونه ابتدایی از تبلیغات عمومی بود که برای اشاعه نظرات دولت و اطلاع عامه ابداع شده بود.

در این فرمان محمد شاه با صراحت و شجاعت بیمانندی نوشت: «نیت من همین بود که خراسان امن شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد... و من خود را در پیش خدا مقصر می‌دانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل می‌کردیم. زحمت را به خود گوارا نمی‌ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی‌شدیم [نبودیم(؟)] و گرنه، نه خدا، نه پیغمبر، نه مردم هیچ کدام به من بحث نمی‌کردند [ولی] خود در پیش خود خجل بودم.» بعد از شرحی از چگونگی محاصره و دخالت ایلچی انگلیس، آن‌گاه نوشت: «در این وقت قشون ما دو سال است که در سفر است جنگ با افغانان و اوزبک که کومک افغان بود می‌کردند و [لی] با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حزب ندانستیم. برگشتیم. مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیستی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم. هرگز، به خدا قسم اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت.» آن‌گاه روی سخنش را به «توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جزا» که دو سال همراه او در اردوی ایران جنگیده بودند، کرده نوشت: «بدانید که مُردن با غیرت و مردانگی به ذات پاک احدیت بهتر از هزار سال زندگی بردباری و تملق است و به قوت اسدالله الغالب من شما را چنین دانسته و می‌دانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدارتر به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را به کارتر می‌باشید و هر چه دارم برای شما می‌خواهم نه در بند خانه و اوطاقهای با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم، همین قدر از خدا طالبم اذیتهایی که از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم. این منتهای لذت من است، همانا شما برادران دینی و غیسور من هستید.»^{۴۱}

بندرت سندی در تاریخ سلسله قاجاریه بهتر از این احساسات شاهی غیور ولی درمانده و تحقیر شده و احوال او را در برابر جهانگیری غدارانه امپراطوریهای همسایه بیان می کرد. در بیان علل قشون کشی و محاصره و دلائل مسالمت و اذعان به ضعف و عدم توانایی در مقابله با قدرت انگلستان شاه نیز چون شفتی واقع بین بود اگرچه در بیان احساساتش و خطاب به سپاهیانش بعنوان «برادران دینی و غیور من» با لحنی وطن پرستانه سخن گفته بود که تا آن عهد بی سابقه بود. بحران هرات و درگیری با انگلستان محمد شاه را وادار کرده بود که برای کسب وجاهت ملی از قالب سنتی سلطنت خارج شود و نه تنها از برادری با سربازان سخن گوید بلکه بکوشد تا از حمایت مجتهدی با نفوذ برای توجیه رفتار سیاسی اش بهره جوید. همین مقابله با خطر جهانبانی و تسلط اروپا نیز مجتهدی چون شفتی را وادار کرده بود که در عقاید و بینشهای سنتی که وی نماینده آن بود تجدید نظر کند و نه تنها خط مشی دولت را تأیید کند بلکه مسالمت و مدارا را با زورمندان تنها راه بقای امت تشخیص دهد. مراسله مکنیل اگرچه در جهت مطامع سیاسی دولتش بود ولی از شفتی ادای وظیفه پیشوایی امت را بصورتی می خواست که تا آن هنگام (و شاید بعد از آن نیز) بی سابقه بود، وظیفه ای که شفتی آن را به وساطت تعبیر کرد و چنانچه مقاومت دولت در برابرش نبود مایل به ایفای آن بود.

بی سبب نبود که بعد از آرامش نسبی بحران هرات محمد شاه در ۱۸۴۱ همراه اردوی مفصلی به اصفهان سفر کرد تا از جمله اغتشاشاتی را که غالباً در نتیجه رقابت و کشمکش شفتی با حکام اصفهان بود و به دست لوطیان دست نشانده ایشان در می گرفت، سرکوب کند. دید و بازدید او با شفتی در این سفر شاید بیش از هر چیز به قصد نمایشی از هیبت سلطنت به مجتهدی بود که به روایتی ۲۲ هزارتن در نماز جماعت در مسجد بیدآباد به او اقتدا می کردند. ولی نفوذ او، برخلاف انتظارشاه، در لشکرشاهی بنحوی بود که چون شفتی به اردوی محمد شاه وارد شد «از سرباز و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید [شفتی] را بیوسند و اکثری استر او را و سم استرش را می بوسیدند.»^{۴۲} شاید به تلافی همین محبوبیت بود که محمد شاه نه تنها به گفته تنکابنی «زیاده از سی هزار تومان به آن جناب ضرر وارد آورد و با بستگان او نهایت سوء سلوک را مسلوک داشت»،^{۴۳} بلکه منوچهر خان گرجی معتمدالدوله را به حکومت اصفهان فرستاد تا با شدت عمل، تدبیر، و رقیب تراشی از قدرت شفتی و علمای اصفهان بکاهد. در هنگام مرگش در ۱۸۴۴/۱۲۶۰ از نفوذ و مکننت شفتی بسیار کاسته شده بود.

حواشی:

- ۱- نسخه‌ای از این مراسم که در مجموعه خصوصی خان ملک ساسانی بود توسط خود او در سیاستگران دوره قاجار (۲ جلد [تهران، ۱۳۴۶] جلد دوم، ۱۲۸-۱۳۹) بچاپ رسید. (ایضاً بنگرید همان‌جا، ۶۸-۶۹). نسخه‌های متعددی از این رساله در همان اوقات تکثیر و منتشر شده بود. اصل نامه شفتی و مکاتبات احتمالی دیگری در اطراف این مراسم را باید در دیوان هند و مکاتبات وزارت امور خارجه انگلستان در مرکز اسناد انگلیس و یا در یادداشتها و مکاتبات خصوصی مکنیل جستجو کرد. همچنین محتمل است که نسخه‌ای از این مکاتبه در مرکز اسناد وزارت امور خارجه ایران، «اصل مکاتبات» و «سواد مکاتبات» بدست آید.
 - ۲- ویلاک در بازگشت از مأموریت ایران از ۱۸۳۸ به عضویت هیأت مدیره کمپانی هند شرقی منصوب شد و تا پایان شورش هند در ۱۸۵۸ بر این سمت باقی ماند. فراخوانده شدن ویلاک از ایران بدنبال بحران در روابط دو کشور و بی ارتباطی به قشون کشی عباس میرزا به خراسان و یا سفارت میرزا صالح شیرازی به لندن و شکایت از ایلچی انگلیس نبود. برای احوال او بنگرید به:
- Denis Wright *The English Amongst the Persians* (London, 1977) 15-18.
- ۳- همان‌جا، ۲۱
 - ۴- ۴ جلد (تهران، ۱۳۴۴) ج ۲، ۳۲۳-۳۲۴ و ج ۳، ۲-۲۷. سپهر از جمله «نکوهش دوک ولسون [Duke Arthur Wellington] مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان» از *Times* لندن در تنقید از سیاست انگلیس آورده است. (ج ۳، ۳۳۸-۳۴۰).
 - ۵- سفرنامه عبدالفتاح گرمرویی با عنوان شرح مأموریت آجودانباشی حسین خان نظام الدوله، باهتام محمد مشیری، چاپ دوم (تهران، ۲۵۳۶)، ۳۹۹-۴۶۰.
 - ۶- Wright English 22 رساله مکنیل *Progress and Present Position of Russia in the East* (London, 1836) عنوان داشت؛ برای شرح احوال مکنیل بنگرید:
- F. McNeill (Mc Alister) *Memoir of the Right Honorable Sir John McNeill* (London, 1910).
- ۷- برای بحث بیشتر در این مطلب و تحول ریاست و مرجعیت بنگرید:
- A. Amanat "In Between the Madrasa and the Marketplace: The Designation of Clerical Leadership in Modern Shi'ism" *Authority and Political Culture in Shi'ism* S.A. Arjomand ed. (Albany, 1988), 98-132 (esp. 107-09).
- ۸- منابع در احوال شفتی فراوان است. شاید مشروحترین مأخذ سنتی درباره او *فصوص العلامی میرزا محمد تنکابنی* (تهران، بی تاریخ) ۱۳۵-۶۸ باشد. تحلیل جنبه‌های مختلف احوال او را می‌توان در این آثار دید:
- H. Algar *Religion & State in Iran (1785-1906)* (Berkeley, 1969);
 A. Arjomand *The Shadow of God & The Hidden Imam* (Chicago, 1984);
 A. Amanat *Resurrection & Renewal; the Making of the Babi Movement in Iran (1844-1850)* (Ithaca, 1989).
- ۹- همه نقل قولها بنقل از ساسانی، سیاستگران (۱۲۸-۱۳۱) است.
 - ۱۰- برای نام علمای حاضر در اردوی سلطانی بنگرید: سپهر، قاجاریه، ج ۱، ۳۵۸. این فهرست را دیگر منابع نیز تأیید کرده‌اند.
 - ۱۱- بنقل از 62. Ellis to Palmerston, Tehran, 17 Apr. 1836. I.O., [دیوان هند].
 - منصوبه اتحادیه، گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران (تهران، ۲۵۳۵) ۹۷.
 - ۱۲- همان‌جا، بنقل از 58. McNeill to Palmerston, Tehran, 20 Jan. 1837. I.O.,
 - ۱۳- برای قضیه امین الدوله بنگرید: عباس اقبال، «حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی»، یادگار، سال

«پیشوای امت» و وزیر مختار «بی تدلیس» انگلیس...

پنجم، شماره ۱۰ (خرداد ۱۳۲۸)، ۳۸۳۶ و 'Abdullah Amin al-Dawla, [دایرة المعارف ایرانیکا]: *E Ir* . khan (A. Amanat)

۱۴ - همه نقل قولها بنقل از ساسانی، سیاستگران (۳۹-۱۳۱) است.

۱۵ - صفحه ۱۳۳.

۱۶ - قصص، (۱۴۱)، در شرح ثروت شفتی از جمله وی را صاحب «گویا چهارصد کاروانسرا... و زیاده از دو

هزار باب دکاکین» می داند.

۱۷ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام به محمد خان امیر نظام زنگنه، سرخس، ۱۲۴۸، اسناد کتابخانه ملی پاریس، نسخ

خطی فارسی، شماره ۲۲۳، بنقل از هما ناطق، «عباس میرزا و ترکمانان خراسان»، از ماست که بر ماست (تهران،

۱۳۵۴) ۷۶۷۴.

۱۸ - میرزا ابوالقاسم قائم مقام به میرزا صادق مروزی وقایع نگار، منشآت قائم مقام، باهتمام فرهاد میرزا، (طهران،

۱۲۸۰ قمری) ۹۸-۹۳. خانم هما ناطق این گفته را در مقاله خود، «عباس میرزا و ترکمانان» (صفحه ۸۱)، ناقص نقل

کرده اند یعنی از «خوارزم... کرده اند» افتاده است.

۱۹ - *Glimpses of Life and Manners in Persia* (London, 1856) 256. برای بعضی اطلاعات

در مورد چپاول و آدم دزدی ترکمانان ایضاً بنگرید:

Cities and Trade: Consul Abbott on the Economy and Society of Iran, 1847-1866 A. Amanat ed. (London, 1983) 47, 61.

جای تعجب است که علی رغم شواهد و مکاتبات مفصل در قضیه چپاول و شیخون و آدم دزدی ترکمان خانم هما ناطق

در مقاله «عباس میرزا و فتح خراسان» (از ماست که بر ماست، ص ۴۵-۴۶) این امر را «افسانه‌ای» دانسته اند که

«حکام بمنظور توجیه کشتارهای دسته جمعی و حکومت ستم آفریده بودند.»

۲۰ - FO 60/48. McNeill to Palmerston, 24 Feb. 1837, Tehran.

ترجمه این مکتوب از کتاب کاپیتان هنت، جنگ ایران و انگلیس (ترجمه ح. سعادت نوری [تهران، ۱۳۶۲] ۸-۱۰)

آورده شده است. این ترجمه *G.H. Hunt Outram and Hovelock's Campaign (1857)*

(London, 1858) می باشد.

۲۱ - قصص، ۱۴۲-۱۴۳، شرحی از عشق اوبه جمع کتب دارد.

۲۲ - بکوش حسین خدیوچیم، (تهران، ۱۳۵۲)، (۲۳۹) ۲۲۸-۲۵۰.

۲۳ - حیدرآباد، مطبعة شوکت الاسلام، بدون تاریخ، (۲۰۰) ۱۸۴-۲۲۵. تحفة العالم نخستین بار در بیبلی در

۱۲۶۳/۱۸۴۷ بچاپ رسید ولی نسخ خطی آن در دسترس بود.

۲۴ - نسخه‌های خطی مرآت الاحوال جهان نما نسبة محدود است. از جمله یکی در کتابخانه انگلستان

(British Library) موجود است. میرزا احمد بهبهانی نزدیکترین معادلی بود که ایران شیعه از سلک علما در برابر

رفاعه بیک بدوی الطهطاوی مصری صاحب تخلص الابرز الی تلخیص بارز پرورید. محمد علی پاشا که با شفتی

مرتبط بود بعید نیست نسخه‌ای از این سفرنامه مشهور شیخ الازهر را به فرنگ در ۱۲۴۱/۱۸۲۵ برای مجتهد اصفهان

فرستاده باشد.

۲۵ - روضة الصفای ناصری، (تهران، ۱۳۳۹)، ج ۱۰، ۲۴۳.

۲۶ - متن قراردادهای فارسی در مجموعه‌ای که میرزا آقاخان نوری بعد از جنگ ۱۸۵۶ ایران و انگلیس فراهم آورد

و بنام قرارها و قراردادهای دوران فاجاربه، (تهران، ۱۳۶۲) انتشار یافته مندرج است. (صفحه ۴۵). برای متن انگلیسی

قرارداد ۱۸۱۴ بنگرید:

The Middle East and North Africa in World Politics J.C. Hurewitz (New Haven, 1975) II, 199-201.

- J.B. Kelly *Britain and the Persian Gulf, 1795-1880* (Oxford, 1968) 293. - ۲۷
- I.O. Board's Sec. and Pol Gen. Corresp., vol.8 (i), Memo ۲۸ - همان جا، بنقل از: Memo by Sheil, 12 Mar, 1838.
- ۲۹ - رساله سؤال و جواب، ۶ و ۲. مورد خاص تکفیر اوزین العابدین شیروانی قطب نعمت الهی و سیاح و جغرافیدان بود که در اوائل سلطنت با محمد شاه نزدیک بود و ظاهراً بخاطر همین تفسیق شفقی از شیراز فراری شد.
- ۳۰ - *British History in the Nineteenth Century and After (1782-1919)* 2nd ed. (London, 1937), 316.
- ۳۱ - هنت، جنگ ایران و انگلیس، ۲۹. این نکته در مذاکره بین مترنیخ و حسین خان در ۱۸۳۹ واقع شد.
- ۳۲ - [I.O.] *Home Misc*, vol. 833, Palmerston to Hobhouse, 6 May 1836. بنقل از Kelly *Persian Gulf*, 288.
- ۳۳ - *Ibid.* Hobhouse to Auckland, 9 June 1838. بنقل از Kelly *Persian Gulf*, 294.
- ۳۴ - *Ibid.* vol. 838, Palmerston to Hobhouse, 27 Sept. 1838. بنقل از Kelly *Persian Gulf*, 298.
- ۳۵ - اخلاق ناصری، قسم سوم، فصل چهارم: «در سیاست ملک و آداب ملوک» (لکنه، ۱۳۰۰ قمری) ۴۵۰-۴۵۱.
- I.O. Board's Drafts: Sec. Desp. to India, vol. 10, Parlmernston to Hobhouse, - ۳۶
29 April 1839 cited in Kelly *Persian Gulf*, 307.
- ۳۷ - I.O., 66, Conolly to Palmerston, Constantinople, 5 May 1839. بنقل از اتحادیه، گوشه هایی از روابط خارجی، ۹۸.
- ۳۸ - گرمودی (سفرنامه (شرح مأموریت) ۴۳۸) عین تحریرات حسین خان را بنقل مستقیم از گزارش او مبنی بر جریان مذاکراتش بادولت انگلیس آورده است.
- ۳۹ - همان جا، ۴۱۴. اشاره ای به همین اعتراض را سپهر در تاریخ (جلد دوم، ۳۳۷-۳۳۸) آورده است.
- ۴۰ - سپهر، تاریخ (ج ۲، ۳۲۵).
- ۴۱ - همان جا، ۳۲۷-۳۳۰. این فرمان در جمادی الاخر ۱۲۵۴ برابر سپتامبر ۱۸۳۸ اندکی بعد از جوابیه شفقی نوشته شده بود.
- ۴۲ - قصص، ۱۴۷ و ۱۴۵.
- ۴۳ - همان جا، ۱۶۷. تنکابنی ممکن است بخاطر ارادت به شفقی در میزان جریمه غلو کرده باشد.

روزنامه وقایع

| | |
|--|--------------|
| آغاز لشکرکشی به هرات | سپتامبر ۱۸۳۷ |
| ورود مکنیل به اردوی ایران در هرات | ۶ آوریل ۱۸۳۸ |
| اولتیماتوم پالمرستون توسط مکنیل به محمد شاه داهر | ۱۶ مه |
| بر لزوم ترک محاصره هرات | |
| حرکت ناوگان جنگی مستعمرة هند از بمبئی به جانب بوشهر | ۴ ژوئن |
| قطع روابط ایران و انگلیس و خروج مکنیل از اردوی ایران در هرات | ۷ ژوئن |
| ورود قوای بحری انگلیس به بوشهر | ۱۷ ژوئن |
| اشغال نظامی خارک توسط قوای مستعمرة هند | ۱۹ ژوئن |

«پیشوای امت» و وزیر مختار «بی تدلیس» انگلیس...

| | |
|--|-------------------|
| شکست یورش عمومی ایران برای تخریب حصار هرات | ۲۳ ژوئن |
| نگارش نامهٔ مکنیل به شفتی در زنجان در راه عزیمت به تبریز | اواسط اوت |
| موافقت محمد شاه در ورودی هرات با شرایط پیشنهادی انگلیس دائر بر ترک محاصره | اواخر اوت |
| وصول نامهٔ مکنیل به شفتی در اصفهان (برابر ۱۲ جمادی الاخره ۱۲۵۴) | ۲ سپتامبر |
| پایان محاصرهٔ هرات و بازگشت اردوی شاهی به جانب ایران | ۹ سپتامبر |
| پاسخ شفتی به مکنیل از اصفهان (برابر ۲۰ جمادی الاخره ۱۲۵۴) | ۱۰ سپتامبر |
| فرمان محمد شاه دائر بر علل ترک محاصرهٔ هرات | اواسط سپتامبر |
| تصمیم نهائی کابینهٔ انگلیس دائر به اعلام جنگ به ایران | ۶ اکتبر |
| ورود محمد شاه به تهران | ۱۰ نوامبر |
| شورش ضد انگلیسی در بوشهر | اواسط نوامبر |
| خروج مکنیل از ایران و انتقال نمایندگی به ارزروم | اوائل ژانویه ۱۸۳۹ |
| خروج اضطراری و اعتراض آمیز کارگزار انگلیس از بوشهر | ۲۹ مارس |
| حسین خان در پاریس | ژوئن |
| امضای نهائی قرارداد تجارتی ایران و انگلیس | اکتبر ۱۸۴۱ |
| قتل عام قشون انگلیسی در تنگ جلال آباد | فوریه ۱۸۴۲ |